

واقع گرایی و نقش منابع انرژی در سیاست خارجی

محمد علی شیرخانی^۱ - حامد مهاجرپور^۲

تاریخ دریافت: ۹۱/۶/۱۵

تاریخ تصویب: ۹۱/۱۲/۲۵

چکیده

این مقاله به دنبال فهم جایگاه منابع انرژی در تحلیل سیاست خارجی در نظریه های مختلف واقع گرایی است. یافته های تحقیق موجود نشان می دهد که نظریه های مختلف واقع گرایی نقطه شروع تحلیلی مناسبی برای مطالعه اهمیت منابع انرژی در سیاست خارجی به حساب می آیند به دلیل آنکه اهمیت استراتژیک منابع انرژی را ناچیز نشمرده و تنها به دولت مردان به عنوان بازیگران دارای اهداف اقتصادی صرف نمی نگرند. واقع گرایی به منابع انرژی به عنوان یکی از عناصر قدرت می نگرد و به همین علت جایگاه ویژه ای را برای آن در شکل دهی به رفتار دولت ها قائل است. البته در بین شاخه های مختلف واقع گرایی،

۱. استاد و عضو هیأت علمی گروه حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران f_mgs@yahoo.com

۲. دانشجوی دکتری روابط بین الملل دانشگاه تهران mohajerhd@gmail.com

واقع گرایي نئوکلاسیک به دلیل توجه همزمان به متغیرهای سطح سیستم و سطح داخلی، تبیین دقیق تری از چگونگی اثرگذاری منابع انرژی بر رفتار سیاست خارجی ارائه می دهد.

کلید واژگان: منابع انرژی، واقع گرایي کلاسیک، واقع گرایي تدافعی، واقع گرایي تهاجمی، واقع گرایي نئوکلاسیک

مقدمه

طی چند سال گذشته علاقه فراوانی به موضوع امنیت انرژی و تأثیر منابع انرژی بر سیاست خارجی و روابط بین الملل بوجود آمده است. اما ادبیات نظری چندانی در این باره تولید نشده که موجب گردیده است مطالعات مربوط به امنیت انرژی و دیپلماسی انرژی ناقص به نظر برسد. فقدان بستر و زمینه نظری در این حوزه، می تواند از این واقعیت نشأت بگیرد که مطالعه موضوع امنیت انرژی و یا دیپلماسی انرژی برای مدت های طولانی در رشته روابط بین الملل مورد توجه نبوده است. معمولاً موضوعات انرژی عمدتاً در سایه عناصر دیگر امنیت ملی و بین المللی و امنیت نظامی قرار می گرفته است.^۱

۱. موضوع امنیت انرژی هنوز به عنوان یک موضوع درسی در بسیاری از دوره های آموزشی روابط بین الملل گنجانده نشده است و تنها طی سال های اخیر تحول اندکی در این زمینه صورت گرفته است. از سوی دیگر، با بسط مطالعات امنیتی، موضوع امنیت انرژی به عنوان یک موضوع مستقل مورد توجه قرار گرفته است. به عنوان مثال نگاه کنید:

فقدان زمینه‌های نظری در موضوع امنیت انرژی باعث شده که شیوه توصیفی یا تحلیل تاریخی در تبیین نقش منابع انرژی در سیاست خارجی غلبه پیدا کند. بارزترین نمونه استفاده از شیوه توصیفی در کتاب «غنیمت: جستجو برای نفت، پول، و قدرت» (Yergin, ۱۹۹۳) قابل مشاهده است. این کتاب اگر چه برای فهم دقیق‌تر امنیت انرژی و موضوعات دیپلماسی انرژی جالب توجه است اما فاقد جنبه‌های نظری است. این نوع از نوشته‌ها هیچ‌گونه چشم‌انداز یا معیاری برای تعیین متغیرها، همبستگی‌ها و تبیین عمیق جایگاه منابع انرژی در روابط میان کشورها ارائه نمی‌دهند و تنها به مطالعات موردی می‌پردازند که برای درک موقعیت‌های خاص و یا پرداختن به جنبه‌های سیاست‌گذاری مفید خواهند بود. چشم‌انداز ژئوپلیتیک در حوزه امنیت انرژی و دیپلماسی انرژی نیز به دلیل داشتن جنبه‌های تخمینی فراوان و ابتدای تحلیل‌های خود بر مفروضات و تفاسیر خاص، فاقد رهیافت سیستماتیک و رایبه شواهد برای تأیید گزاره‌های تبیینی خود است (Verastro and others, ۲۰۱۰)؛ بنابراین در این مقاله تلاش می‌شود که از نظریه واقع‌گرایی به عنوان نقطه عزیمت از روش‌های توصیفی به تبیین‌های سیستماتیک برای مطالعه منابع انرژی در سیاست خارجی استفاده گردد. از آنجا که منابع انرژی به عنوان واقعیاتی مادی دسته‌بندی می‌شوند بنابراین تبیین جایگاه آنها نیاز به هستی‌شناسی مادی و شناخت‌شناسی اثبات‌گرایانه خواهد داشت، و در نتیجه پارادایم واقع‌گرایی برای تحلیل این موضوع مناسب به نظر می‌رسد.

منابع انرژی، عناصر مهم برای قدرت دولت به حساب می‌آیند به گونه‌ای که هر اندازه یک دولت دارای منابع بیشتری باشد از قدرت بیشتری برخوردار خواهد بود. البته منابع انرژی ظرفیت‌هایی هستند که چنانچه یک دولت بتواند

به نحو شایسته آنها را استخراج کرده و به نحو شایسته از آنها استفاده کند، قدرت دولت افزون تر خواهد شد. نگاه به منابع انرژی به عنوان عناصر مادی قدرت همان گونه که برخی صاحب نظران گفته اند باعث شکل گیری این گمانه خواهد شد که باید منابع انرژی در حوزه روابط خارجی را با استفاده از دو نظریه واقع گرایی و آرمان گرایی مورد تحلیل قرار داد. لافت و کرین در این باره می گویند: « واقع گرایان بر این نکته تأکید می کنند که با نگاهی تاریخی روشن می شود که برخی کالاها و به ویژه منابع انرژی، منابع معدنی، آب، و غذا ارزشی استراتژیک و فراتر از قیمت بازاری آنها دارند و در نتیجه این دسته از منابع به طور پیاپی به عنوان ابزارهای سیاست خارجی توسط صادرکنندگان مورد استفاده قرار گرفته و به عنوان منبعی برای منازعات مسلحانه بوده اند» (Luft and Korin, ۲۰۰۹: ۳۴۰).

به عبارت دیگر می توان گفت همان گونه که برخی کالاهای مورد نیاز برای حیات و افزایش توان جوامع و کشورها جنبه کمیاب تری پیدا می کنند، ارزش آنها و طبعاً رقابت بر سر دستیابی و کنترل بر آنها بیشتر خواهد شد. این وضعیت پیشتر مورد توجه نظریه پردازان علم اقتصاد قرار گرفته بود؛ به طوری که معمای آب و الماس برای شناخت وضعیت بغرنج بشر برای دستیابی به منابع ارزشمند مورد توجه اقتصاد دانان نئوکلاسیک قرار گرفت.

در سوی دیگر آرمان گرایان به عملکرد بازارهای انرژی باور دارند از آنجا که «بازارهای انرژی به صورت عقلانی عمل کرده و بازیگران آن با انگیزه حداکثر کردن سود رفتار می کنند». آرمان گرایان تمایل دارند که نقش محرک های ایدئولوژیک، عوامل فرهنگی و ژئوپلیتیک را کم رنگ نشان دهند (Raphael and Stokes, ۲۰۱۰: ۳۸۲).

همچنین مفروض دیگر آرمان گرایان این است که سیاست مدارانی که سیاست ها را اعمال می کنند، کارگزارانی عقلایی هستند که رفتار خردمندانه آنها به وسیله اصول اقتصاد بازار و حداکثر کردن سود شکل می گیرد. اما از آنجا که واقعیات عینی نشان می دهد منابع انرژی، صرفا کالاهایی نیستند که با قوانین بازار قابل بررسی باشند بنابراین با نظریات اقتصادی محض نمی توان جایگاه و نقش آنها را در روابط بین کشورها توضیح داد (Luft and Korin, ۲۰۰۹: ۲-۳). به این ترتیب، آرمان گرایان با مفروض گرفتن اصول اقتصاد بازار، بر این باورند انرژی به عنوان زیرمجموعه ای از اقتصاد و به عنوان یک کالای بازاری با سازوکارهای عرضه و تقاضا قابل بررسی است. مطابق نگاه آنها، هر گونه دستکاری از سوی بازیگران خارج از بازار (شامل دولت ها) می تواند در بازار اختلال ایجاد کرده و ثبات و امنیت جوامع و کشورها را به مخاطره بیندازد.

منابع انرژی در پارادایم واقع گرایی

لگرو و موراوچیک بر این باورند که "واقع گرایی قدیمی ترین و مهم ترین پارادایم نظری روابط بین الملل به حساب می آید" و در عین حال "واقع گرایی یک نظریه واحد نیست بلکه مجموعه ای از نظریه هاست" (Legro and Moravcsik, ۱۹۹۹: ۵،۹). همه نظریه های واقع گرایی در چارچوب این پارادایم از سه مفروض اصلی پیروی می کنند؛ اول اینکه، بازیگران در روابط بین الملل ماهیت عقلانی، یکپارچه دارند که در محیطی آنارشیک فعالیت می کنند. دوم اینکه، ترجیحات دولت ها مشخص و معلوم است و غالبا در تضاد با ترجیحات دیگر دولت ها قرار دارد. مفروض سوم در پارادایم واقع

گرایی مربوط به ساختار نظام بین‌الملل می‌شود به این ترتیب که در چارچوب یک نظام بین‌الملل آنارشیک، توزیع قابلیت‌های مادی بین دولت‌ها اهمیت اساسی دارد. بنابراین هسته پارادایم واقع‌گرایی ماهیت مادی و عینی دارد. از نظر واقع‌گرایی، کنترل منابع مادی در سیاست بین‌الملل هسته مرکزی را تشکیل می‌دهد (Legro and Moravcsik : ۱۹۹۹, ۱۲-۱۸).

از سوی دیگر اگر چه برای مدت‌های طولانی پارادایم واقع‌گرایی با قدرت نظامی یا قدرت سخت گره خورده بود، هانس مورگنتا بنیانگذار واقع‌گرایی مدرن تأکید دارد که در روابط بین‌الملل، نیروی مسلح به عنوان تهدید یا تهدید بالقوه به عنوان مهم‌ترین عامل تشکیل‌دهنده قدرت یک دولت به حساب می‌آید. این موضوع منجر به شکل‌گیری این ایده می‌شود که در واقع‌گرایی مدرن، نیروی نظامی تنها عامل قدرت مادی دولت محسوب نمی‌شود و فقط به عنوان مهم‌ترین عنصر در تشکیل قدرت است. مورگنتا به سایر عناصر قدرت توجه می‌کند و آنها را شامل این موارد عنوان می‌کند: "جغرافیا، منابع طبیعی، ظرفیت صنعتی، آمادگی نظامی، جمعیت، روحیه ملی، و کیفیت دیپلماسی و حکومت" (۴۹: ۲۰۰۷, Sutch and Elinas). بنابراین، منابع انرژی به عنوان واقعیات فیزیکی موجود در سرزمین و تحت کنترل دولت که دارای اثرات عمیق بر ظرفیت صنعتی کشور است تقسیم‌بندی می‌شود. اما به هر حال مطابق دیدگاه واقع‌گرایی مدرن، همه عناصر قدرت در سایه قدرت نظامی کشور قرار می‌گیرند و تحلیل آنها با توجه به نقش آنها در تقویت یا تضعیف توان نظامی صورت می‌گیرد.

البته تأکید بر قابلیت نظامی در روابط بین‌الملل نمی‌تواند شرایط فعلی سیاست جهان را انعکاس دهد. گسترش پدیده جهانی شدن و افزایش وابستگی متقابل منجر به پیدایش شرایطی شده که در آن کسب منافع از طریق اقدام نظامی هزینه زیادی دارد و به جای آن ابزارهای مناسب تری برای دستیابی به گسترش نفوذ و منافع وجود دارد. به عبارت دیگر، چنانچه استفاده از نیروی نظامی و جنگ برای دستیابی به منابع مادی نسبت به گذشته کارایی خود را از دست داده باشد، آن‌گاه استفاده از ابزارهای دیگر جای استفاده از قدرت نظامی را می‌گیرد (Keohane and Nye, ۱۹۷۷: ۲۴-۲۷).

منابع انرژی یا به عبارت دقیق‌تر دیپلماسی انرژی در نظام بین‌الملل فعلی به ابزار کارآمدی تبدیل شده و عرضه انرژی به عنوان بخشی از زرادخانه سیاستگذاری دولت‌ها مانند سایر ابزارهای اقتصادی، قدرت نظامی و تاکتیک‌های دیپلماتیک به شمار می‌آیند (Shaffer, ۲۰۰۹: ۱).

مطابق این دیدگاه آن‌طور که در گذشته قدرت نظامی جایگاه کشورها را در نظام بین‌الملل تعیین می‌کرد اکنون عوامل دیگری در تعیین رتبه کشورها در سلسله مراتب بین‌المللی قدرت اهمیت یافته‌اند. به علاوه، در حال حاضر شرایطی به وجود آمده که امنیت اقتصادی کشورها بر امنیت نظامی تفوق یافته است و از آنجا که امنیت انرژی به عنوان بخشی از امنیت اقتصادی کشورها تعریف می‌شود، طبعاً دستیابی کشورها به امنیت انرژی به امری مهم‌تر از امنیت نظامی تبدیل شده است (Orban, ۲۰۰۸: ۸).

میشائل کلاوون حتی جلوتر رفته و می‌گوید وقوع جنگ بین قدرت‌های بزرگ بر سر کنترل منابع انرژی امری محتمل است. در این دیدگاه، منابع انرژی نه

فقط جای عناصر نظامی قدرت را گرفته است بلکه به عنوان هدف اقدام نظامی تلقی می‌شود. این نوع نگاه حاکی از تغییر ماهیت قدرت دارد و نشان می‌دهد دولت‌ها برای دستیابی به منابع انرژی ممکن است از نیروی نظامی خود استفاده کنند (Klare, ۲۰۱۲: ۳۰).

از سوی دیگر، در برخی موارد قدرت‌های بزرگ برای تضعیف کشورهای صاحب انرژی آنها را با تحریم‌ها و اعمال محدودیت‌های اقتصادی تحت فشار قرار داده‌اند که نمونه اعمال تحریم علیه بخش انرژی کشورهای لیبی، عراق و ایران است.

همچنین پارادایم واقع‌گرایی بر مبنای وجود بازیگران دولتی یکپارچه یعنی دولت‌های ملی قرار دارد. بر اساس این پارادایم، دولت‌ها بازیگران اصلی و تعیین‌کننده روابط انرژی در سطح بین‌المللی تعریف می‌شود؛ به عبارت دیگر، دولت‌ها تمایلی جهت واگذاری کنترل منابع انرژی به شرکت‌های بین‌المللی نفتی، سازوکارهای بازار آزاد یا سازمان‌های بین‌المللی ندارند؛ به عنوان مثال، شرکت‌های نفتی تحت مالکیت دولت‌ها، ۸۵ درصد ذخایر جهانی نفت و ۷۰ تا ۸۰ درصد ذخایر گاز را در کنترل خود دارند. در شرایط فعلی جهانی، دولت‌های صادرکننده نفت و گاز کنترل خود بر منابع انرژی را افزایش داده و خارج از بازار جهانی انرژی به فعالیت می‌پردازند. در حال حاضر، صادرکنندگان، صنایع انرژی خود را ملی اعلام کرده و فضای کمتری برای بخش خصوصی و سرمایه‌گذاران خارجی فراهم می‌کنند و همچنین از انرژی به عنوان ابزاری برای پیشبرد دستورکار سیاست خارجی استفاده می‌نمایند (Umbach, ۲۰۱۱: ۴).

در چنین شرایطی، دولت ها به عنوان مهم ترین بازیگران، سیاست انرژی را تعریف کرده و قوانین و مقررات لازم برای جهت دهی به فعالیت در حوزه انرژی را تعیین می کنند.

علاوه بر این، چون پارادایم واقع گرای به دولت ها به عنوان بازیگران عقلایی در نظام بین الملل می نگرد رفتار عقلایی به عنوان رفتاری که منافع ملی دولت ها را تأمین می نماید تعریف می شود. منافع ملی دولت ها به صورت کسب ثروت، قدرت و تأمین بقا تعریف می شود. در این چارچوب، منابع انرژی هم به عنوان ثروت و هم به عنوان عنصری در جهت حداکثرسازی قدرت دولت دیده می شود. البته رفتار عقلایی هر دولت در ارتباط با منابع انرژی با توجه به نیازی که به این منابع دارد تعریف و تعیین می شود؛ به این ترتیب که میزان تولید و مصرف انرژی توسط هر یک از دولت ها نقش تعیین کننده ای بر رفتار سیاست خارجی آن بر جای می گذارد.

در ساختار جهانی انرژی سه نوع متفاوت از دولت ها قرار دارند: تولید کنندگان انرژی، دولت های انتقال دهنده، و کشورهای مصرف کننده. به طور کلی، رفتار عقلایی برای کشورهای مصرف کننده و انتقال دهنده، به عنوان رفتاری که تأمین کننده دستیابی کافی به منابع انرژی در قیمت های قابل تحمل باشد، تعریف می شود (۳۶: Winzer, ۲۰۱۲). برعکس، تولید کنندگان انرژی به دنبال امنیت تقاضا هستند یعنی مطمئن شدن از اینکه منابع انرژی آنها به قیمت عادلانه برای بلند مدت از سوی مصرف کنندگان خریداری گردد تا در نتیجه آن، جریان درآمدهای حاصله به صورت مداوم صورت گرفته و بودجه کشور به نحو مناسبی تنظیم گردد (۲۰۴: ۲۰۱۱: Cherp and Jewell). اما به هر حال، عقلانیت دولت ها

در روابط بین‌الملل همیشه به عقلانیت اقتصادی محدود نمی‌شود؛ به عبارت دیگر، اگر چه اهداف دراز مدت کشورها در صحنه بین‌الملل عموماً به معنای کسب منافع مالی بیشتر تعریف می‌شود اما منافع اقتصادی کوتاه مدت دولت‌ها ممکن است به منظور افزایش قدرت سیاسی و ژئوپلیتیکی کشور فدا گردد. فقدان عقلانیت اقتصادی در رفتار برخی کشورهای تولیدکننده انرژی قابل مشاهده است. برخی دولت‌ها در تلاش جهت کسب اهداف سیاسی داخلی یا خارجی منابع انرژی خود را زیر قیمت بازار به فروش می‌رسانند. اگر چه رفتار آنها از نقطه نظر اقتصادی غیر عقلایی است، این به معنای عدم عقلانیت آنها نیست.^۱

مطابق پارادایم واقع‌گرایی، هیچ‌یک از نهادهای فوق‌ملی دارای توان تسلط بر نظام بین‌الملل در حال حاضر را ندارند و بنابراین، دولت‌ها در نظام بین‌الملل بر توان خود اتکا می‌کنند (Krasner, ۱۹۸۱: ۳).

به عنوان مثال، سازمان‌های فوق‌ملی منطقه‌ای مانند اتحادیه اروپا، زمانی می‌توانند موفق گردند که منافع اکثر دولت‌های عضو با یکدیگر همسو باشد. به این ترتیب شاهد هستیم در ارتباط با سیاست انرژی، به دلیل منافع و اهداف متفاوت اعضای اتحادیه اروپا، خط‌مشی واحدی وجود ندارد و تلاش‌ها به منظور هماهنگ‌سازی سیاست کشورهای عضو در خصوص استفاده از منابع مختلف انرژی و همکاری با عرضه‌کنندگان انرژی خارج از منطقه با موفقیت چندانی روبرو نشده است و در نتیجه تصمیم‌گیری در حوزه انرژی هنوز در سطح ملی کشورها انجام می‌پذیرد. همچنین، نهادهای فراملی فعال در حوزه

۱. به عنوان مثال می‌توان به رفتار عربستان در مقطع زمانی سال ۱۹۸۶ که با هدف فشار بر ایران به عرضه بیش از سقف تعیین شده در اوپک دست زد، اشاره کرد.

انرژی مانند آژانس بین‌المللی انرژی یا اوپک آن‌گاه فعال می‌شوند که اعضا احساس وجود منافع مشترک یا تهدید مشترک داشته باشند. در خصوص اوپک این مطلب لازم به ذکر است که حتی در مقاطعی که تصور می‌شد منافع مشترکی بین اعضا وجود دارد هماهنگی صورت نگرفت و یا در بین کشورهای عضو آژانس بین‌المللی انرژی نیز چنین امری اتفاق نیفتاد.^۱

مفروضات دوم و سوم پارادایم واقع‌گرایی کاملاً به یکدیگر مرتبط بوده و دولت‌ها دارای اهداف مشخص هستند. دولت‌ها در سطح حداقلی به دنبال محافظت از خود و در سطح حداکثری به دنبال سلطه جهانی هستند. مطابق این دیدگاه، دولت‌ها در همه حال برای تامین بقای خود یا ایجاد سلطه با سایر دولت‌ها مبارزه می‌کنند. سیاست بین‌دولت‌ها به عبارت دیگر، یک بازی چانه‌زنی مداوم بر سر توزیع و بازتوزیع منابع کمیاب است. (Legro and Moravcsik, ۱۳-۱۴: ۱۹۹۹).

این نوع بازی شامل گونه‌های مختلف از توافقات گرفته تا تهدیدات، تحریم‌ها، ایجاد توازن و یا جنگ می‌شود. استفاده از تاکتیک‌های بالا از سوی دولت‌ها بسته به اهدافی که در روابط با کشورهای دیگر تعقیب می‌نمایند و همچنین به ابزارهایی که در اختیار دارند بستگی دارد.

۱. به عنوان مثال کشورهای عضو اوپک حتی در مقطعی چون سال ۱۹۷۴ سیاست یکسانی را در ارتباط با تحریم کشورهای غربی حامی اسرائیل در پیش نگرفتند. به این ترتیب شاهد هستیم از اوپک به عنوان سازمانی متشکل از دو گروه بازها و کبوترها نام می‌برند. در ارتباط با آژانس بین‌المللی انرژی نیز باید گفت جدای از فعالیت دبیرخانه آن در تهیه آمار و انتشار اطلاعات درباره روندهای انرژی در سطح جهان، این سازمان تنها در مقاطعی چون جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱، طوفان کاترینا و جنگ لیبی در سال ۲۰۱۱، به آزادسازی ذخایر استراتژیک اقدام نموده است و به این ترتیب می‌توان از این سازمان به عنوان تابعی از سیاست‌های آمریکا نام برد.

واقع گرایی کلاسیک و منابع انرژی

واقع گرایی کلاسیک مفروضات پارادایم واقع گرایی را می پذیرد. واقع گرایی کلاسیک به دیدگاهی دولت محور از روابط بین الملل باور دارد که در آن دولت ها بازیگران اصلی به حساب آمده و مراکز قدرت در امور جهان را تشکیل می دهند (Sutch and Elias, ۲۰۰۷: ۴۳).

در این نظریه، نقش سازمان های بین المللی و منطقه ای در اهمیت ثانویه بعد از دولت ها قرار دارد و موضوعات حقوقی و اقتصادی از اولویت بالایی در روابط میان دولت ها برخوردار نیستند. انگیزه اصلی دولت ها در پی گیری فعالیت ها و مناسبات با کشورهای دیگر، مفهوم قدرت است به گونه ای که کسب، حفظ یا نمایش قدرت هدف اصلی سیاست خارجی را تشکیل می دهد (Donnelly, ۲۰۰۰: ۱۳۲).

نظریه واقع گرایی کلاسیک، نظام بین الملل را فاقد اقتدار مرکزی و دارای نظمی آنارشیک تصور می کند که در آن دولت ها در جهانی هابزی- جهان یا نظم هابزی، وضعیتی است که جنگ همه علیه همه در جریان است و هیچ گونه اقتدار مرکزی وجود ندارد- در حال رقابت با یکدیگر بر سر قدرت هستند. رقابت بر سر قدرت در این دیدگاه از ماهیت خودخواهانه بشر سرچشمه می گیرد که در نتیجه پیگیری خواست های فردی، منازعه به امری اجتناب ناپذیر در روابط بین دولت ها تبدیل می شود. به این ترتیب از آنجا که در واقع گرایی کلاسیک عمده تمرکز بر روی دستیابی دولت ها به منافع خود صورت می گیرد، توجه به ابزارهای دستیابی به آن اهداف مورد توجه واقع می شود. همچنین، به دلیل وجود

تضاد منافع بین دولت ها، امکان شکل گیری شرایطی که در آن خواست و منافع همه دولت ها تأمین گردد غیر ممکن خواهد بود (Donnelly, ۲۰۰۰: ۶۲).

بنابراین، دولت ها در این شرایط از انواع ابزارهای موجود که شامل منابع انرژی می شود برای تأمین منافع خود استفاده می کنند و در این مسیر می توانند از تاکتیک های مختلف در روابط با کشورهای دیگر استفاده نمایند. کشورهای صادرکننده و انتقال دهنده انرژی می کوشند تا بیشترین منفعت را از منابع انرژی به دست آورند و کشورهای وارد کننده، تلاش می کنند استفاده کشورهای دسته نخست از منابع انرژی را به حداقل برسانند.

در واقع گرایی کلاسیک هدف دولت ها حداکثر رساندن قدرت تعریف می شود. اگر چه قدرت ضرورتاً به منابع مادی تعبیر نمی شود اما قدرت سخت به عنوان جز کلیدی قدرت دولت محسوب می گردد. به این ترتیب اهداف دولت ها برای کنترل بر منابع کمیاب توجیه می شود و دولت ها از منابع مادی و جلوتر از همه از قدرت نظامی به عنوان ابزار جهت دستیابی به منابع مادی استفاده می کنند. البته برخی بر این نظرند که واقع گرایی کلاسیک درباره مفهوم حداکثرسازی قدرت دارای ابهام است زیرا معلوم نیست که دولت ها به دنبال حضور در سرزمینی برای کنترل بر منابع انرژی خواهند بود یا اینکه توسعه قدرت آنها در نتیجه کسب منابع مادی صورت می پذیرد (Zakaria, ۱۹۹۸: ۱۹).

اما به هر حال با توجه به مفروضات قبلی نظریه واقع گرایی کلاسیک این نکته روشن می شود که منابع مادی هم ابزار و هم هدف دولت ها در پیگیری سیاست خارجی آنها به حساب می آید؛ به عبارت دیگر، افزایش قدرت مادی دولت بهانه ای برای توسعه قدرت و نفوذ یک کشور در خارج محسوب می شود،

و در عین حال افزایش قدرت و نفوذ در خارج، منجر به رهیافت توسعه طلبانه تری نسبت به منابع مادی می‌گردد. این نوع نگاه، به منابع مادی شامل منابع انرژی و قدرت دولت و نفوذ خارجی آن به عنوان پدیده‌های مکمل یکدیگر می‌نگرد.

مورگنتا به موضوع نقش منابع انرژی در سیاست خارجی کشورها به طور ویژه توجه دارد. از نظر وی یکی از عناصر باثبات تشکیل دهنده قدرت، منابع طبیعی است که به مواد غذایی و مواد خام تقسیم بندی می‌شود. مورگنتا می‌گوید: "آن دسته از منابع طبیعی که برای تولید صنعتی و به ویژه برای مبادرت به جنگ به کار می‌روند حایز اهمیت هستند" (Morgenthau, ۱۹۷۳: ۱۱۰).

وی به نقش مهم نفت طی قرن گذشته پرداخته و بر این باور است که از زمان جنگ جهانی اول به بعد، نفت به عنوان منبع انرژی از نظر صنعتی و جنگی اهمیت پیدا کرده است و کشورهایی که دارای ذخایر عظیم نفت هستند صاحب نفوذی شده‌اند که از این منابع برمی‌خیزد. مورگنتا بر این نظر است که نیاز به نفت دگرگونی‌هایی در میزان قدرت دولت‌های بزرگ ایجاد کرده است و به عنوان مثال شوروی به علت خودکفایی در نفت قدرتمندتر شده و ژاپن به علت محرومیت از آن ضعیف‌تر شده است. قدرت‌های بزرگ سعی در کنترل این ذخایر (به ویژه در خاورمیانه) و محروم کردن رقبای خود از دسترسی به آنها دارند تا در نتیجه آن، توزیع قدرت را به نفع خود تغییر دهند و نیز با استفاده از دیپلماسی نفتی یعنی ایجاد مناطق نفوذی که امکان دسترسی انحصاری به ذخایر نفتی برخی مناطق را به آنها می‌دهد، دست بالا را در آن مناطق داشته باشند. (Morgenthau, ۱۹۷۳: ۱۱۱)

به این ترتیب مورگنتا سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ را با هدف کنترل منابع انرژی می‌داند و محروم کردن دیگران از دسترسی به آنها. این سیاست یعنی همان سیاست حداکثر کردن قدرت در نظریه واقع‌گرایی کلاسیک. در این نظریه قدرت یک هدف غایی محسوب می‌شود؛ همچنین از نظر وی برجسته شدن اهمیت نفت باعث شده که برخی کشورها که تنها نقاط کوچکی روی نقشه بودند یک شبه به مناطق مهم و قدرتمندی در سیاست بین‌الملل تبدیل شوند؛ به عبارت دیگر، دولتی که برای حصول قدرت چیزی ندارد و فاقد عوامل سستی قدرت ملی است ناگهان به بازیگر قدرتمندی در سیاست جهانی می‌شود (Morgenthau, ۱۹۷۳: ۱۱۱).

این برداشت مورگنتا به این معنی است که اشکال مختلف قدرت قابلیت تبدیل به یکدیگر را دارند؛ همچنین با این جمله مورگنتا که یک شبه یک کشور به دلیل داشتن منابع انرژی اهمیت پیدا می‌کند به معنای آن است که چندان چگونگی برداشت‌های رهبران دولت‌ها از داشتن یا نداشتن منابع انرژی در داخل جغرافیای خود اهمیت ندارد؛ به عبارت دیگر در این نظریه جغرافیای انرژی جهان مهم است اما به ژئوپلیتیک انرژی جهان چندان پرداخته نمی‌شود یا از نظر مورگنتا با توجه به اینکه کشورها همگی به دنبال قدرت هستند، نقش منابع انرژی مفروض گرفته می‌شود.

از نظر مورگنتا به این دو دلیل نفت باعث جهش قدرت می‌شود: اول اینکه، کشورهای صادرکننده نفت بر تجارت و قیمت نفت کنترل پیدا کرده‌اند. این یعنی تجارت کنترل شده به جای تجارت آزاد یا الگوی تجاری استعماری زمان استعمار کشورهای مصرف‌کننده نفت. دوم، به دلیل کمیابی منابع و نیز افزایش تقاضا، بازار خریدار به بازار فروشنده تبدیل شده است. دولتی که در همه

ابعاد دیگر، فاقد قدرت است و از نظر مفهوم سنتی قدرت، نیروی اصلی محسوب نمی‌شود می‌تواند قدرت عظیمی پیدا کند و حتی در برخی شرایط نقش تعیین‌کننده‌ای در ارتباط با کشورهایی که همه ابعاد قدرت به غیر از ذخایر نفت را در اختیار دارند ایفا کند (Morgenthau, ۱۹۷۳: ۱۱۰-۱۱۲).

به این ترتیب در نظریه واقع‌گرایی کلاسیک، دولت‌ها در کشورهای صادرکننده، می‌توانند با افزایش یا کاهش استخراج و یا افزایش یا کاهش صادرات منابع انرژی، قدرت و نفوذ خارجی خود را افزایش داده و بر بازارهای بین‌المللی اثر بگذارند. بهترین نمونه استفاده از منابع انرژی برای افزایش نفوذ خارجی در رفتار دولت‌های منطقه خلیج فارس و به ویژه عربستان سعودی قابل مشاهده است. عربستان و رژیم حاکم بر آن از ارزش استراتژیک برای ایالات متحده آمریکا برخوردار است و تحریم نفتی اعمال شده از سوی کشورهای عربی عضو اوپک در سال ۱۹۷۳ به رهبری عربستان، نفوذ خارجی این کشور را افزایش داد (Yergin, ۱۹۹۳: ۵۸۸-۵۹۰).

همچنین تصمیم دولت روسیه برای تعلیق صدور گاز به بلاروس و اوکراین در مقاطعی در فاصله سال‌های ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۹، نفوذ روسیه در بین کشورهای اروپایی به ویژه اوکراین و بلاروس را افزایش داد (Segen, ۲۰۱۱: ۶۵۰۶-۶۵۰۷).

از نظر واقع‌گرایی، همچنین کشف ذخایر جدید انرژی می‌تواند باعث افزایش نفوذ خارجی کشورها گردد زیرا در چنین شرایطی کشورهای واردکننده خواهان روابط بهتری با هدف دستیابی به این منابع خواهند شد (Klare, ۲۰۰۵: ۴۴).

به این ترتیب رقابتی که بین وارد کنندگان بر سر دستیابی به منابع انرژی صورت می‌گیرد قدرت مانور صادر کنندگان انرژی را افزایش می‌دهد. این نوع از مناسبات در فضای بین‌المللی کنونی در منطقه آسیای مرکزی قابل رویت است. آسیای مرکزی پس از پایان جنگ سرد به کانون مورد علاقه برای کشورهای مختلف به دلیل داشتن ذخایر انرژی تبدیل گردیده است. رقابت کشورهای وارد کننده برای دستیابی به منابع فراوان انرژی این منطقه، قدرت و جایگاه نسبی این کشورها در صحنه بین‌الملل را ارتقا داده است.^۱

همان‌طور که گفته شد اهمیت منابع انرژی به قدری است که کشورها برای دستیابی به آنها به اقدامات نظامی روی آورده‌اند. (Klare, www.tomdispatch.com).

نمونه‌های این مورد شامل جنگ فرانسه و آلمان بر سر منطقه روهر در سال ۱۸۷۰، حمله آلمان نازی به نروژ و شوروی در جنگ جهانی دوم و حمله ژاپن به فیلیپین و حمله پرل هاربر در طول همین جنگ، حضور ایالات متحده تا سال ۱۹۷۹ در ایران، حمله عراق به کویت در سال ۱۹۹۰ و در ادامه حمله آمریکا به عراق در سال ۱۹۹۱ و یا استمرار دکترین کارتر مبنی بر حفظ جریان آزاد انرژی از خاورمیانه، می‌شوند (Yergin, ۱۹۹۳: ۶۸۳-۶۸۴).

استفاده از قدرت نظامی و سیاسی برای کنترل بر منابع انرژی البته رابطه‌ای متقابل با یکدیگر دارند؛ به عبارت دیگر، بنابر اصل واقع‌گرایی که به رشد و توزیع نابرابر قدرت در نظام بین‌الملل اعتقاد دارد، همان‌طور که قدرت یک یا گروهی از دولت‌ها افزایش پیدا می‌کند، انگیزه آنها برای کنترل محیط فعالیت

۱. See: Daniel Yergin, *The Quest, Energy, Security, and the Remaking of the Modern World*, ۲۰۱۱, ..., Chapter Three: Caspian Derby

شان بیشتر می‌شود؛ بنابراین، دولت‌ها برای افزایش امنیت خود سعی در کنترل سیاسی، اقتصادی و سرزمینی و نیز تغییر نظام بین‌الملل مطابق امیال و منافع خود خواهند داشت (Gilpin, ۱۹۸۱: ۹۴-۹۵).

واقع‌گرایی کلاسیک با وجود داشتن نقاط قوت در تبیین جایگاه منابع انرژی در سیاست خارجی، قادر به توضیح این مطلب نیست که چرا همه دولت‌ها از منابع انرژی موجود خود برای افزایش قدرت و نفوذ خارجی استفاده نمی‌کنند. این نظریه نمی‌تواند رفتار برخی کشورهای دارای ذخایر عظیم انرژی را در رابطه با محیط بین‌المللی توضیح دهد؛ به عنوان مثال اگر چه این نظریه دارای ایده‌هایی برای توضیح رفتار کشورهای ایران و ونزوئلاست اما نمی‌تواند رفتار کشورهایمانند کانادا، مکزیک، نروژ، و هلند را که دارای منابع انرژی فراوانی هستند اما از آنها به صورت برجسته در روابط خارجی خود استفاده نمی‌کنند، تبیین کند. نکته‌ای که می‌تواند به عنوان ابزاری برای کمک به واقع‌گرایی کلاسیک جهت خلاصی از این معما مورد استفاده قرار گیرد، اعمال انگیزه‌های اخلاقی در شکل‌دهی به رفتارهای دولت‌هاست. این عامل توسط مورگنتا اگر چه در زمره مجموعه اصول واقع‌گرایی کلاسیک قرار نگرفته، اما در نوشته‌های خود به آن پرداخته است (مورگنتا، ۱۳۷۴: فصل اصول اخلاقی).

اما به هر حال، استفاده از گزاره‌های اخلاقی برای توجیه رفتار کشورهایمانند که از انرژی به عنوان ابزار سیاست خارجی استفاده نمی‌کنند، با مفروضات مرکزی پارادایم واقع‌گرایی مغایرت دارد و با نگاه آن به جهان به صورت نظم‌هابزی در تضاد است. مطابق نظریه واقع‌گرایی، دولت‌ها در روابط با یکدیگر، خود را ملزم به محدودیت‌های اخلاقی نمی‌دانند بلکه برای کسب قدرت بیشتر،

خردگرایی ابزاری را به عنوان شیوه رسیدن به اهداف دنبال می کنند؛ بنابراین، برای تبیین بهتر جایگاه منابع انرژی در سیاست کشورها، متغیرهای مختلفی مورد نیاز است. این متغیرها باید مشخص سازند که چه مواقعی و به چه نحو منابع انرژی به عنوان ابزار سیاست خارجی مورد استفاده قرار می گیرند و چرا از این حیث تفاوت هایی بین دولت ها به چشم می خورند. همچنین واقع گرایی نمی تواند تفاوت رفتار کشورهای مصرف کننده در ارتباط با نحوه برخورد با عرضه کنندگان انرژی را تبیین نماید. از این لحاظ، می توان نظریه واقع گرایی کلاسیک را نیز مانند نظریه لیبرالیسم تلقی کرد که بازیگران جهانی انرژی را به عرضه کنندگان و وارد کنندگان تقسیم بندی می کند و با این تقسیم بندی، الگوی رفتاری یکسانی را برای آنان در نظر می گیرد؛ به عنوان مثال، نظریه واقع گرایی کلاسیک نمی تواند با لحاظ انرژی به عنوان عامل تعیین کننده در تحلیل، توضیح دهد چرا دولت آمریکا در زمان بوش به اشغال عراق روی آورد اما در دولت اوباما نیروهای نظامی خود را از این کشور خارج کرد.

نوواقع گرایی و منابع انرژی

نوواقع گرایی به عنوان یکی از شاخه های پارادایم واقع گرایی در دهه ۱۹۷۰ متولد شد و در تبیین مبانی و فرضیه های آن، کنت والتز نقش به سزایی داشت. نوواقع گرایی نیز مانند واقع گرایی کلاسیک به ماهیت آنارشیک نظام بین الملل باور دارد؛ همچنین، نوواقع گرایی نظام بین الملل را متشکل از واحدهایی می داند که بازیگران اصلی آن، دولت های دارای حاکمیت ملی هستند. آنچه که نوواقع گرایی را از واقع گرایی کلاسیک جدا می کند تأکید آن بر ماهیت و ساختار نظام

بین‌الملل به عنوان نقطه شروع تحلیلی است. بر مبنای این نظریه، به دلیل ذات آنارشیکی نظام بین‌الملل، همه دولت‌ها برای تأمین بقا و امنیت، بر قابلیت‌های داخلی خود تکیه می‌کنند و از آنجا که قابلیت‌ها در ساختار نظام بین‌الملل به طور یکسان توزیع نشده، دولت‌ها با فرصت‌ها و تهدیداتی متفاوتی روبرو خواهند بود (Donnelly, ۲۰۰۰: ۱۷).

والتر برعکس واقع‌گرایی کلاسیک، به اصل ماهیت بشر به عنوان انگیزه اصلی در تشکیل رفتار دولت‌ها توجهی ندارد و فشارها و محدودیت‌های اعمال شده از سوی ساختار نظام بین‌الملل را به عنوان نیروی محرک اصلی در تعیین جهت‌گیری کشورها معرفی می‌کند. از نظر والتز، تفاوتی بین رفتار دولت‌هایی که دارای گونه‌ها و مدل‌های متفاوت حکومتی هستند، وجود ندارد و تنها نحوه توزیع قابلیت‌های مادی و تلاش کشورها برای بقا، هدایت‌کننده رفتار آنهاست (Waltz, ۱۹۷۹: ۹۹).

نواقع‌گرایی به نظریه واقع‌گرایی کلاسیک به عنوان نظریه‌ای تقلیل‌گرا می‌نگرد که قادر به تبیین سیاست بین‌الملل نیست؛ به این ترتیب که در نظریه اخیر رفتار کشورها با توجه به ماهیت بشر و بازیگری دولت توضیح داده می‌شود. در حالی که در نواقع‌گرایی با ارائه تحلیل‌های کلان از روابط بین کشورها، ساختار نظام بین‌الملل و تعداد قدرت‌های بزرگ به عنوان مبنای تحلیل قرار می‌گیرد.

بر مبنای تحلیل والتز، واحدهای تشکیل‌دهنده نظام بین‌الملل یعنی دولت‌ها، همانا کارکردهای مشابهی دارند که البته از ماهیت آنارشیکی نظام بین‌الملل سرچشمه می‌گیرد. دولت‌ها فارغ از نحوه تنظیم سیاست داخلی، ایدئولوژی،

ارزش‌های اخلاقی و جهان‌بینی خود، به صورت خردمندانه در محیط بین‌الملل حاضر می‌شوند و رفتار آنها با انگیزه تأمین بقا هدایت می‌شود (Waltz, ۱۹۷۹: ۹۶-۹۷).

دولت‌ها برای تأمین بقا و امنیت، مجبور به کسب قدرت هستند و در نتیجه رقابت بر سر کسب قدرت به امری دایمی در روابط بین‌دولتها تبدیل می‌شود؛ بنابراین سیاست بین‌الملل به عنوان عرصه دایمی رقابت بر سر کسب قدرت تعریف می‌شود. اما از آنجا که هدف والتز به گفته خویش تبیین سیاست بین‌الملل و نه سیاست خارجی دولت‌هاست، چگونگی تنظیم سیاست خارجی و چگونگی استفاده از ابزارهای موجود، به عنوان فعالیتی خارج از حیطه نظریه پردازی نواقع‌گرایی تعریف می‌شود؛ به عبارت دیگر، تبیین نقش منابع انرژی در سیاست خارجی، نیازمند اتخاذ سطح تحلیل خرد خواهد بود، در حالی که در نظریه نواقع‌گرایی دولت‌ها به عنوان بازیگران یکسان و دارای کارکرد واحد نگریسته می‌شود و تلاشی برای تبیین رفتار یک دولت خاص انجام نمی‌پذیرد (Donnelly, ۲۰۰۰: ۱۶-۱۸).

التز در نظریه نواقع‌گرایی به توزیع قابلیت‌ها در ساختار نظام بین‌الملل می‌پردازد. منظور از قابلیت‌ها، همانا منابع مادی قدرت است که از نظر والتز جایگاه دولت‌ها را در توزیع قدرت در سطح نظام بین‌الملل مشخص می‌سازد. در بین عناصر تشکیل‌دهنده قدرت، از نظر والتز مهم‌ترین عامل قدرت نظامی یک کشور است که نحوه رابطه با کشورهای دیگر را تعیین می‌کند (Waltz, ۱۹۹۰: ۳۳)؛ بنابراین از نظر وی، دیگر عناصر قدرت که شامل توانایی اقتصادی و کنترل بر منابع انرژی می‌شود در رتبه بندی کشورها اهمیت چندانی ندارد. از سوی دیگر، انگیزه کشورها برای کسب قدرت سیاسی و دستیابی به

اهداف سیاست خارجی باعث پیدایش گرایش‌هایی در نظریه واقع‌گرایی گردید به نحوی که واقع‌گرایی با معیار کسب حداکثر یا حداقل قدرت به وسیله دولت‌ها به دو شاخه واقع‌گرایی تدافعی و واقع‌گرایی تهاجمی تقسیم بندی شد.

واقع‌گرایی تدافعی و منابع انرژی

واقع‌گرایی تدافعی از دل نواقعی‌گرایی بیرون آمده است. جک اسنایدر و استفن والت بیشترین نقش را در پرورش این نظریه داشته‌اند. از آنجا که واقع‌گرایی تدافعی به نواقعی‌گرایی بسیار نزدیک است، ایجاد تمایز بین این دو بسیار دشوار است. واقع‌گرایی تدافعی توجه کمتری به نظام بین‌الملل و اثر آن بر سیاست خارجی دولت‌ها دارد و در مقابل به سیاست داخلی کشورها تمرکز بیشتری نشان می‌دهد. واقع‌گرایی تدافعی مانند نواقعی‌گرایی بر این فرض قرار دارد که دولت‌ها نه به دنبال قدرت بلکه به دنبال تأمین امنیت هستند و تمایل آنها به توسعه نفوذشان، نه از قدرت طلبی بلکه از احساس ناامنی سرچشمه می‌گیرد؛ به عبارت دیگر، دولت‌ها زمانی که احساس ناامنی فزاینده‌ای می‌کنند به توسعه منافع سیاسی خود می‌پردازند (Zakaria, ۱۹۹۸: ۲۱).

توسعه قدرت به معنای توسعه امنیت تعریف می‌شود و قدرت بیشتر به معنای امنیت بیشتر است؛ به بیان دیگر، زمانی که توسعه منافع به توسعه امنیت منجر گردد دولت‌ها تمایل به افزایش قدرت خواهند داشت. (Lynn-Jones, ۱۹۹۸: ۱۷۰).

در نظریه واقع گرایی تدافعی، دولت ها هنگامی که از نظر امنیت در موضع ضعیف قرار داشته باشند به سمت افزایش قدرت خواهند رفت و برعکس نظریه واقع گرایی کلاسیک، کسب قدرت هدف غایی محسوب نمی شود. اما از نظر منتقدان، نظریه واقع گرایی تدافعی دارای نقص هایی است. در این نظریه، امنیت یک مفهوم قابل انعطاف و از نظر تعریف عملیاتی دشوار به نظر می رسد و هرگونه اقدام سیاست خارجی دولت ها از تلاش برای تأمین بقا تا برداشتن گام ها برای ایجاد امپراطوری جهانی می تواند به عنوان جستجو برای تأمین امنیت تعریف گردد (Zakaria, ۱۹۹۸: ۲۲, ۲۶).

به گفته منتقدان، برخلاف ادعای واقع گرایی تدافعی که هدف دولت ها را تأمین امنیت می داند، دولت ها در سیاست خارجی کسب قدرت بیشتر را سرلوحه فعالیت های خود قرار می دهند (Orban, ۲۰۰۸: ۱۸).

در نظریه واقع گرایی تدافعی، عناصر غیر نظامی قدرت وارد تحلیل رفتار سیاست خارجی می شوند. در این نظریه، رفتار دولت هایی که تقویت توان اقتصادی خود را دنبال می کنند به این شکل معنا پیدا می کند که افزایش توان اقتصادی به منزله تقویت بنیان های لازم برای افزایش قدرت نظامی و در نتیجه قدرت ملی خود تعریف می گردد (Brooks, ۱۹۹۷).

با وجود این مفروضات درباره اهمیت قدرت اقتصادی، امکان ورود منابع انرژی به تحلیل سیاست خارجی به وجود می آید و بر این اساس منابع انرژی به عنوان مهم ترین محرک در ایجاد قدرت اقتصادی و قدرت دولت شناخته می شود زیرا چنانچه دولت ها در جستجوی امنیت خود، توسل به قدرت و تسلط

نظامی را پرهزینه ارزیابی نمایند، شیوه های دیگری را دنبال می کنند (Orban, ۲۰۰۸: ۱۸).

استفاده از منابع انرژی و دستکاری در عرضه انرژی یا وابستگی به منابع خاص انرژی یا عرضه کنندگان خاص، فرصت هایی را برای عرضه کنندگان جهت اعمال نفوذ بر دیگر دولت ها و پیگیری دستور کارهای خود در روابط بین المللی ایجاد می نماید. استفاده از ابزار انرژی در سیاست خارجی توسط عرضه کنندگان، هزینه کمتری داشته و حمایت داخلی بیشتری برای اقدامات سیاست خارجی دولت فراهم می سازد.

در نظریه واقع گرایی تدافعی جنبه مهم دیگری از نقش منابع انرژی مورد توجه قرار می گیرد؛ به این ترتیب که منابع انرژی تنها عامل ایجاد تصویر از یک کشور در سطح بین الملل محسوب نمی شوند بلکه مطابق آنچه که والت می گوید شاخص های دیگری مانند نیات تهاجمی رهبران و فاصله جغرافیایی با سایر کشورها نوع برخورد با آن کشور را تعیین می کند (Walt, ۱۹۸۷: ۳-۵)؛ به این ترتیب، منابع انرژی زمانی می تواند به عنوان منبعی در سیاست خارجی یک کشور مورد استفاده قرار گیرد که از آن در جهت نیات تهاجمی دولت دارنده آن استفاده گردد.

اما هنگام تحلیل نقش منابع انرژی در سیاست خارجی، نظریه واقع گرایی تدافعی از تبیین برخی موضوعات ناتوان است. این نظریه، تلاش دولت ها برای توسعه امنیت انرژی را به عنوان احساس ضعف آنها در چارچوب امنیت انرژی خود تعریف می کند. این گونه تحلیل از سوی واقع گرایی تدافعی، تنها رفتار دولت های وارد کننده و انتقال دهنده انرژی را می تواند تبیین کند و از تبیین

چراپی اقدامات دولت های صادرکننده در حوزه بسط منافع انرژی و قدرت ملی در رابطه با دیگر دولت ها عاجز است؛ به عنوان مثال، تلاش برای تبیین رفتار خارجی روسیه تنها برپایه ایده امنیت انرژی ساده کردن موضوع و نادیده گرفتن انگیزه ها و منافع این کشور در حوزه مناسبات انرژی با کشورهای دیگر است. همچنین، تبیین تحریم نفتی سال ۱۹۷۳ برپایه منافع امنیتی صادرکنندگان تنها ساده کردن موضوع و بی توجهی به دلایل دیگر کشورهای تحریم کننده در قطع صدور نفت به کشورهای حامی اسرائیل است.

واقع گرایی تدافعی با ارایه این تبیین که آمال رهبران دولت ها در توسعه منافع خود تنها در چارچوب تأمین امنیت تعریف می شود، بررسی سایر انگیزه ها در سیاست خارجی را نادیده می گیرد. این نظریه قادر به تبیین این موضوع نیست که چرا دو دولت با داشتن رتبه قدرت کمابیش مشابه از سطوح امنیتی متفاوتی برخوردار هستند. برای توضیح وجود این تفاوت ها، وارد کردن متغیرهای داخلی مانند ارزیابی و ادراک رهبران و شهروندان یک دولت از ضریب امنیت ملی شان اهمیت اساسی دارد.

هنگامی که واقع گرایی تدافعی با این تناقض ها مواجه می شود و یا هنگامی که سعی در تقویت توان تبیینی خود دارد، این نظریه از فرضیه های کمکی استفاده می کند که با مفروضات اصلی این نظریه در تضاد قرار دارد (Zakaria, ۱۹۹۸: ۲۸)؛ به عبارت دیگر، به منظور تحلیل نقش منابع انرژی در سیاست خارجی، لازم است که جایگاه سیاست داخلی و برداشت های رهبران کشورها از نقش انرژی در سیاست و روابط بین الملل مورد توجه قرار گیرد.

واقع‌گرایی تهاجمی و منابع انرژی

نظریه واقع‌گرایی تهاجمی مانند واقع‌گرایی تدافعی شاخه‌ای از نوواقع‌گرایی محسوب می‌شود. این نظریه توسط مرشایمر توسعه پیدا کرده است. نقطه تمایز بین واقع‌گرایی تهاجمی و تدافعی، از تفاوت دیدگاه آنها نسبت به سطح امنیت مورد تقاضای دولت‌ها سرچشمه می‌گیرد. در نظریه واقع‌گرایی تهاجمی، امنیت در نظام بین‌الملل امری کمیاب است زیرا کسب امنیت نیازمند تصاحب هرچه بیشتر قدرت در مقایسه با دیگر دولت‌هاست (Rose, ۱۹۹۸: ۱۴۹). این به معنای آن است که قدرت بیشتر به معنای تأمین امنیت بیشتر خواهد بود. نظریه واقع‌گرایی تهاجمی بر ۵ مفروض قرار دارد:

۱. نظام بین‌الملل ماهیت آنارشیک دارد؛
 ۲. قدرت‌های بزرگ دارای قابلیت‌های تهاجمی هستند و با این قابلیت‌ها توان آسیب رساندن به یکدیگر را دارند؛
 ۳. دولت‌ها هیچ‌گاه نمی‌توانند نسبت به نیت یکدیگر مطمئن باشند؛
 ۴. تأمین بقا، انگیزه اصلی قدرت‌های بزرگ است؛
 ۵. قدرت‌های بزرگ، بازیگران عقلایی هستند (مرشایمر، ۱۳۸۸: ۳۶-۳۴).
- در نظریه مرشایمر، دولت‌ها و به ویژه قدرت‌های بزرگ نسبت به یکدیگر ترس و واهمه دارند و برای تأمین بقای خود، تنها بر توانایی خود می‌توانند اتکا کنند و بهترین شیوه‌ای که برای این کار می‌توانند انجام دهند حداکثر کردن قدرت خود نسبت به سایر دولت‌هاست. از این رو، کسب قدرت در نظریه واقع‌گرایی تهاجمی در مقایسه با نظریه واقع‌گرایی تدافعی جنبه حداکثری دارد (مرشایمر، ۱۳۸۸: ۳۸). در واقع‌گرایی تهاجمی امنیت در وهله اول به معنای

قدرت نظامی است. البته این گزاره به معنای آن نیست که دولت‌ها تمایل بسیاری جهت انجام جنگ با هدف کسب قدرت دارند، بلکه در این نظریه دولت‌ها بازیگرانی خردمندند که از جنگیدن در مواقعی که هزینه‌های بالا یا پیامدهای ناگواری داشته باشد پرهیز می‌کنند.

همچنین در مواقعی که اهدافی غیرامنیتی مانند پیشرفت اقتصادی با منطق توازن قدرت در تناقض نباشد، دولت‌ها از دستیابی به آنها چشم‌پوشی نمی‌کنند. این فرضیه می‌تواند به تلاش کشورها برای کنترل منابع انرژی تسری پیدا کند. کنترل منابع انرژی برای بهبود توان اقتصادی یا قوت نظامی اهمیت دارد زیرا تقویت اقتصادی به افزایش ثروت و در نتیجه تقویت توان نظامی منجر می‌گردد. در نظریه مرشایمر، بر وجوه مختلف قدرت مادی تاکید می‌شود و گفته می‌شود دولت‌ها برای داشتن توانایی جنگ زمینی، خواهان حداکثر کردن ثروت و قابلیت‌های نظامی هستند (مرشایمر، ۱۳۸۸: ۷۰). اما او اهمیت ثروت را نسبت به امنیت ناچیز شمرده و قدرت نظامی را به عنوان مهم‌ترین عنصر ایجاد قدرت ملی می‌داند؛ بنابراین، منابع انرژی اهمیت کمتری نسبت به توان نظامی دارند زیرا این عامل اخیر جایگاه کشورها را در نظام بین‌الملل تعیین می‌کند (Orban, ۲۰۰۸: ۱۵, ۱۶).

واقع‌گرایی تهاجمی قادر به تبیین نقش منابع انرژی در سیاست خارجی صادرکنندگان منابع انرژی تا جایی است که از این منابع برای افزایش آمادگی نظامی و قدرت دفاعی استفاده گردد. این نظریه نمی‌تواند فواید دیپلماسی انرژی را چنانچه به افزایش قدرت نظامی یک کشور نیانجامد توضیح دهد. در نتیجه از آنجا که از منابع انرژی بیشتر در جهت افزایش توانایی‌های اقتصادی بهره‌برداری می‌شود، این نظریه با ضعف تحلیلی زیادی مواجه می‌شود؛ به عبارت دیگر، بر

اساس این نظریه هیچ گونه وابستگی مستقیمی بین میزان ذخایر انرژی تحت کنترل یک کشور یا میزان تجارت انرژی و قدرت نظامی وجود ندارد. همچنین، واقع‌گرایی تهاجمی از تبیین نقش منابع انرژی در موقعی که از آن به عنوان ابزاری جهت تقویت نفوذ سیاسی و دیپلماتیک استفاده می‌شود، ناتوان است. علاوه بر این، این نظریه قادر به تبیین نقش منابع انرژی در سیاست خارجی کشورهای وارد کننده یا انتقال دهنده انرژی نیست و به علت آنکه این دسته از کشورها قادر به استفاده از منابع انرژی در سیاست خارجی خود نیستند، تبیین جایگاه این منابع نیازمند استفاده از نظریه واقع‌گرایی تدافعی دارد. نقش منابع انرژی در سیاست خارجی از دیدگاه شاخه‌های مختلف پارادایم واقع‌گرایی در جدول شماره ۱ به طور خلاصه تشریح شده است.

جدول شماره ۱-۱ نظریه‌های واقع‌گرایی و نقش منابع انرژی

نقش انرژی در قدرت ملی	نقش انرژی در قدرت خارجی	اجزای قدرت	
یکی از اجزاء منابع طبیعی و قدرت دایمی کشور	تقویت کننده قدرت نظامی	دائمی و متغیر	واقع‌گرایی کلاسیک
یکی از اجزای قدرت اقتصادی	تقویت کننده قدرت نظامی	نظامی، اقتصادی و جمعیتی	واقع‌گرایی تدافعی
یکی از عناصر قدرت پنهان	تقویت کننده قدرت نظامی	نظامی و پنهان ^۱	واقع‌گرایی تهاجمی
بالفعل به عنوان یکی از	متفاوت بسته به	ملی و دولت	واقع‌گرایی نئوکلاسیک

۱. قدرت پنهان (Latent Power) از نظر مرشایمر قدرت شامل قدرت صنعتی و اقتصادی است که در بلند مدت زمینه را برای افزایش قدرت و توان نظامی کشورها فراهم می‌سازد و از این رو در نگاه اول، مانند قدرت نظامی به عنوان عامل تهدید ساز محسوب نمی‌شود.

موقعیت و دولت مورد بحث	عناصر قدرت ملی و بالقوه به عنوان یکی از عناصر قدرت دولت		
------------------------	---	--	--

واقع گرایی نئوکلاسیک و نقش منابع انرژی

واقع گرایی نئوکلاسیک از ترکیب واقع گرایی کلاسیک و نواقع گرایی تشکیل شده است به این ترتیب که متغیرهای داخلی را به عنوان یکی از مهم ترین عوامل تشکیل دهنده سیاست خارجی دولت ها معرفی می نماید و به عنوان نظریه ای که امروزه از سوی طرفداران واقع گرایی دنبال می گردد دیده می شود (Elman and Elman, ۲۰۰۳: ۳۴۵-۳۴۶). در این نظریه به نهادهای داخلی، ایدئولوژی و برداشت های نخبگان از تهدیدات به عنوان عامل تبیین کننده رفتار بین المللی دولت ها توجه می شود (Lobell and Others, ۲۰۰۹: ۳۱۶-۳۱۷). البته پذیرش این دیدگاه توسط این نظریه، از سوی برخی از منتقدان به عنوان ورود عناصر تبیینی نظریه سازه انگاری و در نتیجه انکار مفروضات دوم و سوم پارادایم واقع گرایی ارزیابی گردیده است (Phillips, ۲۰۰۷: ۶۸).

در نظریه واقع گرایی نئوکلاسیک، نظام بین الملل همپای ساختار داخلی کشورها، بر سیاست خارجی تأثیر دارد. بنابراین، با این توضیح سیاست خارجی به عنوان یک متغیر وابسته تحت تأثیر قابلیت های نسبی قدرت یک کشور در سطح بین الملل و برداشت رهبران از این نسبت قدرت قرار دارد. در این راستا، رهبران از آزادی عمل لازم برای استفاده از منابع قدرت در جهت های ضروری برخوردارند (Orban, ۲۰۰۸: ۲۰-۲۱).

در این نظریه، مهم‌ترین بازیگران در نظام بین‌الملل نه دولت‌ها بلکه رهبران دولت‌ها یا دولتمداران هستند زیرا آنها هستند که در معرض تحولات نظام بین‌الملل قرار دارند (Zakaria, ۱۹۹۸: ۳۵).

رهبران از منابع قدرت بدون توجه به ماهیت آن‌ها استفاده نمی‌کنند. دولت‌مداران تنها از آن بخش از منابع قدرت ملی استفاده می‌کنند که تشکیلات دولت، قادر به بهره‌گیری از آن برای رسیدن به مقاصد باشد. فرید ذکریا واقع‌گرایی نئوکلاسیک را بر اساس این فرضیه می‌داند که "دولت‌ها زمانی به بسط منافع ملی در خارج از کشور می‌پردازند که تصمیم‌گیرندگان کلیدی آن احساس کنند قدرت نسبی آنها افزایش پیدا می‌کند". از سوی دیگر، قدرت دولت زمانی افزایش پیدا می‌کند که دولت‌مداران قابلیت ارتقای توانایی بهره‌گیری از ظرفیت‌های قدرت ملی را داشته باشند. (Zakaria, ۱۹۹۸: ۳۸)

واقع‌گرایی نئوکلاسیک دو نوع قدرت را مورد شناسایی قرار می‌دهد؛ قدرت ملی^۱ و قدرت دولت^۲. اندازه‌گیری قدرت ملی گاهی اوقات محدود به اندازه‌گیری توان نظامی می‌شود اما اغلب اوقات شاخص‌های دیگر قدرت مانند تولید ناخالص داخلی، سهم کشور از تجارت جهانی، و جمعیت مورد توجه قرار می‌گیرد (Zakaria, ۱۹۹۸: ۲۷). به این ترتیب اگر چه تمرکز این نظریه بر روی قدرت نظامی قرار دارد اما از آنجا که قدرت قابل تبدیل به انواع دیگر قدرت است، قدرت اقتصادی و قدرت نظامی قابل تبدیل به یکدیگر خواهد بود (Rose, ۱۹۹۸: ۱۵۱). اما قدرت دولت به عنوان تابعی از قدرت ملی و توان دولت و توانایی تشکیلات دولت برای بهره‌برداری از قدرت ملی برای رسیدن به مقاصد

^۱. National Power

^۲. State Power

دولت تعریف می شود (Zakaria, ۱۹۹۸: ۳۵). در این نظریه البته دولت به معنای سازمانی متشکل از آژانس های مختلف که توسط رهبر کشور هدایت و هماهنگ می شود تعریف می گردد. سازمان دولت توانایی و مشروعیت لازم برای وضع و اعمال قوانین در کل کشور را داراست و چنانچه لازم باشد از ابزار قهریه برای اجرای قوانین استفاده می کند (Migdal, ۱۹۸۸: ۱۹). توضیح بالا به معنای آن است که براساس نظریه واقع گرایی نئوکلاسیک، دولت ها قابلیت های متفاوتی در صحنه بین الملل دارند. قابلیت دولت بستگی به چگونگی بهره گیری دولت مداران از عناصر قدرت ملی دارد. در این نظریه، قدرت دولت جنبه عینی دارد و حکومت ها به کار شکل دهی و اجرای سیاست خارجی می پردازند. از آنجا که کل قدرت اقتصادی کشورها قابل استفاده برای تقویت توان نظامی نیست، بنابراین طبعا توان یک کشور در کنترل منابع انرژی، به قدرت نظامی آن کشور قابل تعبیر نخواهد بود؛ بنابراین تا زمانی که منابع انرژی به عنوان بخشی از سیاست خارجی یک کشور درنیايد، نمی توان از آن برای تحقق اهداف سیاست خارجی و تقویت قدرت دولت استفاده نمود (Stegen, ۲۰۱۱: ۶۶۰۷-۶۶۰۹).

همچنین، از نظر واقع گرایی نئوکلاسیک دولت ها نه تنها از نظر قدرت تفاوت هایی دارند بلکه تعریف متفاوتی از منافع دارند. از نظر واقع گرایی کلاسیک، منافع در چارچوب قدرت تعریف می شود و از نظر واقع گرایان ساختاری، منافع در چارچوب امنیت و بقا تعریف می شود. نئوکلاسیک ها با دسته بندی دولت ها به خواهان وضع موجود و تجدید نظر طلب، قائل به متفاوت بودن تعریف از منافع هستند. بر این اساس کشورها به قدرت به عنوان هدف صرف نگاه نمی کنند بلکه آن را به عنوان یکی از ابزارهایی تعریف می کنند که

دولت‌ها سعی می‌کنند بدست آورده و کنترل کنند و به وسیله آن فضایی که در آن زندگی می‌کنند شکل دهند (Schmidt, ۲۰۰۵: ۵۴۵).

واقع‌گرایی نئوکلاسیک به این دلیل برای تحلیل نقش منابع انرژی در سیاست خارجی مفید است که این نظریه بر روی قدرت مادی کشور، اهمیت ساختارهای داخلی در شکل‌گیری اهداف و جهت‌گیری‌های سیاست خارجی و نیز برداشت‌های رهبران از نظام بین‌الملل تأکید دارد. این ابعاد تحلیلی، فضای لازم جهت تبیین نقش‌های متفاوت منابع انرژی در سیاست خارجی دولت‌های مختلف را ایجاد می‌نماید. همچنین این نظریه، تغییر جایگاه این منابع در سیاست خارجی در دوره‌های زمانی مختلف را بدون توجه به اینکه آیا از میزان این منابع کاسته شده یا خیر، می‌تواند توضیح دهد؛ به عنوان مثال، می‌توان به ارتقای جایگاه انرژی در سیاست خارجی کشورهای روسیه و ونزوئلا پس از به قدرت رسیدن ولادیمیر پوتین در روسیه و هوگو چاوز در ونزوئلا اشاره کرد. علاوه بر این، نظریه واقع‌گرایی نئوکلاسیک قادر به تبیین جایگاه منابع انرژی در کشورهای واردکننده و مصرف‌کننده انرژی است؛ همچنین این نظریه می‌تواند رهیافت کاملاً آسانی برای توضیح سیاست خارجی، بدون آنکه وارد جزئیات سیاست داخلی گردد، ارائه نماید. هنگامی که تغییری در گروه تصمیم‌گیری یا تغییراتی در برداشت‌های تصمیم‌گیرندگان رخ دهد، می‌تواند به عنوان عوامل تبیین‌کننده تغییرات در منافع دولت در عرصه بین‌الملل و تغییرات در سیاست خارجی مورد استفاده قرار گیرد. توجه به این عوامل البته باعث دور شدن نظریه از تمرکز تحلیلی بر سیاست خارجی نشده و از پرداختن به جزئیات داخلی که مانع پرداختن به سایر ابعاد تبیینی می‌شود، خودداری شده است.

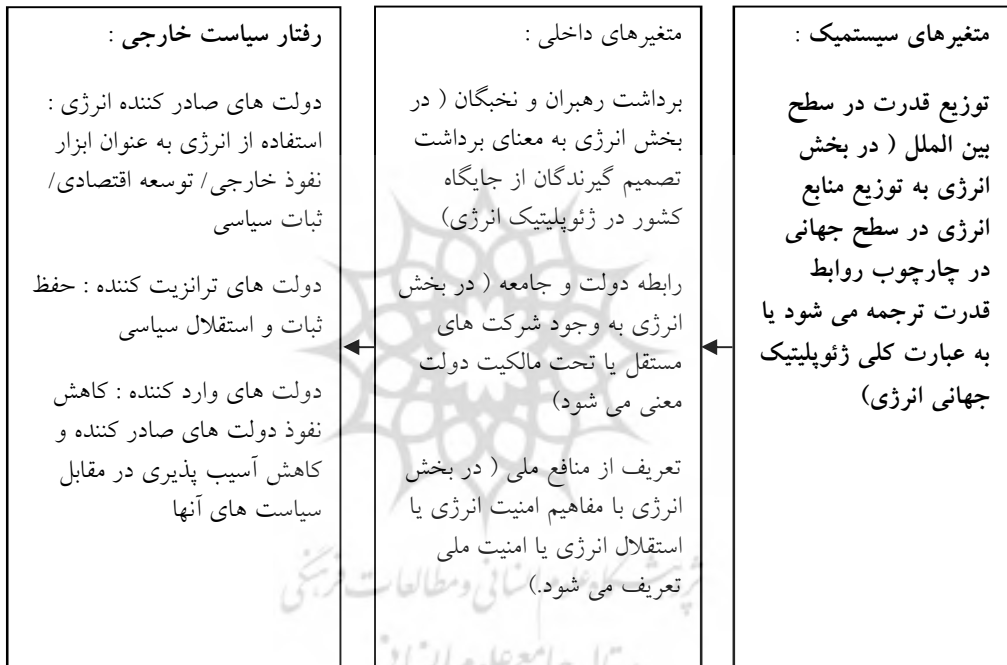
بنابراین برخلاف واقع گرایي کلاسیک و یا نواقع گرایي، این نظریه با توجه همزمان به سطوح کلان و خرد تحلیل، از نظام بین الملل گرفته تا سیاست داخلی کشورها، توضیح جامع تر و تبیین عینی تری از سیاست خارجی ارایه می دهد. همچنین در این نظریه، با تفکیک قدرت ملی از قدرت دولت، تبیین بهتری از جایگاه عناصر مختلف قدرت و نوسان در میزان اهمیت نسبی آنها و نیز تبیین بهتری از نقش دولتمداران مختلف در یک کشور در ارتقای قدرت دولت ارایه می گردد. در نتیجه تفکیک بین قدرت ملی و قدرت دولت، تفاوت بین جایگاه منابع انرژی در بین دولت های مختلفی که در یک گروه قرار دارند (شامل صادر کنندگان، انتقال دهندگان، و وارد کنندگان انرژی) روشن می شود.

در دولت هایی که بخش انرژی از روابط نزدیک تری با حکومت برخوردار است، منابع انرژی جایگاه بالاتری نسبت به دولت هایی دارد که در صنعت نفت و گاز آنها آزاد سازی صورت گرفته و بخش انرژی فضای بازتری برای فعالیت دارد. بهره گیری از منابع انرژی به عنوان عنصری از عناصر قدرت ملی و تبدیل آن به قدرت دولت، در کشورهایی که بخش انرژی از دستگاه حکومتی انفکاک بیشتری دارد، دشوارتر خواهد بود. به این ترتیب مشخص می شود که چرا دولت هایی که از مردم سالاری به دور هستند از منابع انرژی در سیاست خارجی بیشتر استفاده می کنند (Baylis and Smith, ۲۰۰۵: ۱۷۱).

همچنین کشورهای مصرف کننده ای که دارای دولت های اقتدارگرا هستند، از انرژی در شکل دهی به سیاست خارجی بیشتر استفاده می کنند. به این ترتیب مشخص می شود که استفاده از انرژی در تقویت قدرت دولت و پیشبرد اهداف دولت در سیاست خارجی، در کشورهای دارای دولت های غیر مردم

سالار به صورت آسان تر و کارآمدتری انجام می پذیرد. مدل بهره برداری از منابع انرژی در سیاست خارجی نظریه واقع گرایی نئوکلاسیک در نمودار شماره ۱ ترسیم شده است.

نمودار شماره ۱-۱ انرژی در مدل سیاست خارجی واقع گرایی نئوکلاسیک



به طور خلاصه، می توان گفت واقع گرایی نئوکلاسیک با ورود عناصر داخلی به تحلیل، ضمن حفظ عوامل سیستمیک، برای تبیین جایگاه منابع انرژی و پیش بینی رفتار دولت ها در این حوزه، از توان بیشتری نسبت به سایر نظریه ها برخوردار است و از آنجا که دقت در تحلیل سیاست خارجی را فدای مفیدبودن صرف در جنبه پیش بینی تحلیل نمی کند، قادر به تبیین بهتری از رفتار کشورهای مختلف در بازار جهانی انرژی است.

مدل سیاست خارجی واقع‌گرایان کلاسیک به خوبی می‌تواند تفاوت در رفتار سیاست خارجی یک دولت طی دوره‌های مختلف را توضیح دهد؛ به عنوان مثال در مورد نقش انرژی در سیاست روسیه طی دوره زمانی ریاست جمهوری پوتین و مدودف می‌توان به قضاوت نشست^۱ در زمان پوتین و در دو مقطع ژانویه سال ۲۰۰۶ و ۲۰۰۹، روسیه با قطع صادرات گاز به اوکراین به بهانه اختلاف بر سر سطح قیمت‌ها، از انرژی به عنوان ابزاری برای امتیازگیری از کشورهای اروپایی و اثرگذاری بر روند سیاسی در اوکراین بهره‌برداری کرد. اما در دوره مدودف با تلقی وی از توزیع قدرت در سطح بین‌الملل در قالب امکان برای تشکیل جامعه امنیت یوروآتلانتیک با همکاری آمریکا و کشورهای اروپایی، انرژی به عنوان ابزاری برای نوسازی اقتصاد روسیه و ایجاد وابستگی متقابل با غرب مورد استفاده قرار گرفت.^۲ همچنین با این مدل می‌توان رفتار سیاست خارجی دولت‌های صادرکننده نفت و گاز را با یکدیگر مقایسه کرد. کشوری مانند ونزوئلا با داشتن شرکت ملی نفت تحت مالکیت و دخالت وسیع دولت از انرژی برای اهداف سیاسی با گستره و شدت بیشتر نسبت به عربستان - با وجود شرکت ملی آرامکو اما مستقل از حکومت و با ادراک متفاوت نسبت به سیاست قدرت‌های بزرگ در نظام بین‌الملل - استفاده می‌کند.^۳

^۱ . برای درک نگاه متفاوت پوتین و مدودف نسبت به نظام بین‌الملل بنگرید به:

Fyodor Lukyanov, "Putin the Realist, Medvedev the Liberal", **Russia in Global Affairs**, ۱۲ July ۲۰۱۲, www.globalaffairs.ru/redcol

^۲ . تفاوت بین رویکرد دولت پوتین و مدودف را می‌توان از تفاوت رویکرد سند استراتژی انرژی روسیه در سال ۲۰۰۳ و ۲۰۰۹ درک نمود به این ترتیب که در حالی که در سند سال ۲۰۰۳ بر استفاده از انرژی به عنوان ابزار افزایش نفوذ روسیه تأکید شده بود در سند سال ۲۰۰۹ به انرژی به عنوان ابزاری برای توسعه و جلب همکاری سایر کشورها نام برده شده است. بنگرید به:

John Lough, "Russia Energy Diplomacy", **Briefing Paper**, Chatham House, May ۲۰۱۱, pp. ۲-۴

^۳ . برای مطالعه بیشتر بنگرید به:

واقع‌گرایی نئوکلاسیک همچنین می‌تواند سیاست کشورهای ترانزیت‌کننده را با تبیین آن در چارچوب تامین ثبات و استقلال سیاسی توضیح دهد؛ به عنوان مثال، کشوری مانند ترکیه از ترانزیت‌گاز به دنبال افزایش نفوذ خود در منطقه اروپاست (Ustun, ۲۰۱۰: ۳) اما کشوری مانند اوکراین به دنبال حفظ ثبات سیاسی خود در برابر نفوذ کشور روسیه با استفاده از حمایت کشورهای اروپایی است (Goldthau, ۲۰۰۸: ۳).

همچنین نئوکلاسیک‌ها می‌توانند تفاوت سیاست خارجی کشورهای واردکننده نفت و گاز را توضیح دهند؛ به عنوان مثال، رفتار آمریکا در چارچوب استقلال انرژی و حفظ برتری در نظام بین‌الملل با رویکردهای بهره‌برداری از ذخایر متعارف و نامتعارف و نیز اشغال و کنترل سرزمین کشورهای صاحب ذخایر و تسلط سیاسی بر کشورهای صادرکننده دوست، قابل تبیین است.^۱ همچنین تفاوت رفتار کشوری مانند ژاپن با دارا بودن نگرش حفظ وضع موجود در نظام بین‌الملل، با رفتار دولت چین که در عین حال که مانند ژاپن با محدودیت منابع روبروست اما دارای نگرش متفاوت نسبت به ساختار قدرت در نظام بین‌الملل است، با نظریه واقع‌گرایی نئوکلاسیک قابل توضیح خواهد بود.^۲

Congressional Research Service, "the Role of National Oil Companies in the International Oil Market", Washington, **CRS Report for Congress**, August ۲۱, ۲۰۰۷

^۱ . بنگرید به سخنرانی هیلاری کلinton وزیر سابق خارجه آمریکا درباره دیپلماسی انرژی آمریکا در:

Hillary Clinton, "U.S. Energy Diplomacy at Twenty First Century", www.state.gov, October ۲۰۱۱

^۲ . بنگرید به:

Sam Raphael and Doug Stokes, "Energy Security", in Alan Collins, **Contemporary Security Studies**, second edition, Oxford: Oxford University Press, ۲۰۱۰, p. ۲۸۲

نتیجه گیری

توجه به منابع انرژی اگر چه در اقتصاد جهانی و سیاست بین الملل از دیرباز مورد توجه بوده، اما بررسی تحلیلی آن در رشته روابط بین الملل قدمت چندانی ندارد. از میان پارادایم های موجود در روابط بین الملل، واقع گرایی به دلیل تأکیدی که بر منابع و عناصر مادی در نظریه پردازی و تحلیل سیاست بین الملل دارد، از شانس بیشتری برای بررسی نقش و جایگاه منابع انرژی برخوردار است. اما در بین نظریه های مختلف واقع گرایی، اگر چه واقع گرایی کلاسیک و به ویژه مورگنتا بیشترین حجم تحلیلی را به موضوع نقش منابع انرژی اختصاص داده است ولی به منظور یافتن جایگاه انرژی در سیاست خارجی کشورها، دچار نقصان هایی است که از عهده تحلیل دقیق این رابطه برنمی آید. نظریه های واقع گرایی تدافعی و واقع گرایی تهاجمی نیز هر یک با نگاهی ابزارگرایانه به ساخت نظریه، ضعف های مشابهی مانند واقع گرایی کلاسیک دارند. البته از آنجا که در واقع گرایی کلاسیک، به سطح خرد اهمیت بیشتری نسبت به واقع گرایان ساختاری داده می شود و از آنجا که تعریف مبسوط تری از عناصر قدرت ملی ارایه می شود، امکان بیشتری برای واکاوی جایگاه منابع انرژی در سیاست خارجی فراهم می گردد. اما از بین نظریه های موجود، واقع گرایی نئوکلاسیک به دلیل توجه همزمان به متغیرهای سطح نظام بین الملل و سطح داخلی، فضای بیشتری برای بحث بوجود می آورد. واقع گرایی نئوکلاسیک با تأکید بر نقش برداشت رهبران، روابط بین دولت و اجتماع و تعاریف متفاوت منافع ملی، ضمن

اذعان به جایگاه منابع انرژی به عنوان بخشی از قدرت ملی کشور، نقش رهبران و نخبگان دولت‌ها و نیز نوع رابطه بین دولت و بازار در بخش انرژی را به عنوان متغیرهای مهم در نظریه پردازی لحاظ می‌کند. به این ترتیب واقع‌گرایی نئوکلاسیک قادر است علاوه بر تبیین سیاست خارجی واردکنندگان، انتقال دهندگان و صادرکنندگان انرژی، تفاوت جهت‌گیری در بین هریک از این سه دسته را نیز توضیح دهد. همچنین این نظریه قادر است تفاوت رفتار سیاست خارجی یک دولت را در مقاطع زمانی مختلف در بخش انرژی را توضیح دهد و به این ترتیب در عین توجه به وجه مفید بودن در نظریه پردازی، دقت تحلیلی را فدای توجه به صرفه‌جویی در ارایه متغیرها در نظریه پردازی نسازد.

منابع

مرشایمر، جان (۱۳۸۸)، «تراژدی قدرت‌های بزرگ»، مترجم: غلامعلی چگینی زاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی

Baylis, John and Steve Smith, eds., (۲۰۰۹). "The Globalization of World Politics", Oxford: Oxford University Press.

Brooks, Stephen. (۱۹۹۷). " Duelling Realism(Realism in International Relations)", *International Organization*, Vol. ۵۱, No. ۳.

Cherp, Aleh and Jessica Jewell, (۲۰۱۱). "The Three Perspectives on Energy Security", *Environmental Sustainability*, Vol. ۳.

Clinton, Hillary, (۲۰۱۱). "U.S. Energy Diplomacy at Twenty First Century", www.state.gov, October.

Congressional Research Service, (۲۰۰۷). "the Role of National Oil Companies in the International Oil Market", Washington, CRS Report for Congress, August ۲۱.

Donnelly, Jack, (۲۰۰۰). *Realism and International Relations*, Cambridge: Cambridge University Press.

Elman, Colin and Mirian Elman, eds., "Progress in International Relations Theory: Appraising the Field", Cambridge: MA: MIT Press.

Gilpin, Robert, (۱۹۸۱). "War and Change in World Politics, Cambridge": *Cambridge University Press*.

Goldthau, Andreas, (۲۰۰۸). "Resurgent Russia? Rethinking Energy Inc.", *Policy Review, Hoover Institution*.

Keohane, Robert and Joseph Nye, (۱۹۷۷). "Power and Interdependence: World Politics in Transition", Boston: Little, Brown.

Klare, Michael, (۲۰۰۵). "Blood and Oil: the Dangers and Consequences of America Growing Petroleum Dependency", London: Penguin.

Klare, Michael, (۲۰۱۲). "The Changing Geopolitics of Oil", in: Robert Looney, ed., *Handbook Of Oil Politics*, New York: Routledge.

klare, Michael, "the Energy Wars Heat Up", [http:// www.tomdispatch.com](http://www.tomdispatch.com)

Krasner, Stephen, (۱۹۸۱). "Structural Causes and Regime Consequences", *International Organization*, Vol. ۳۶.

Legro, Jeffrey and Andrew Moravcsik, (۱۹۹۹). "Is Anybody Still a Realist?", *International Security*, Vol. ۲۴, Issue ۲.

Lobell, Steven and others, (۲۰۰۹). Neoclassical Realism, *The State and Foreign Policy*, Cambridge: Cambridge University Press.

Lough, John, (۲۰۱۱). "Russia Energy Diplomacy", Briefing Paper, Chatham House.

Luft, Gal and Anne Korin, "Realism and Idealism in the Energy Security Debate", in : Gal.

Luft and Anne Korin, eds, (۲۰۰۹). "Energy Security Challenges in the ۲۱st Century", *A reference Handbook*, US: ABC-CLIO.

- Luft, Gal and Anne Korin, (۲۰۰۹). "Turning Oil into Salt-Energy Independence Through Fuel Choice", US: Book Surge Publishing.
- Lynn-Jones, Sean, (۱۹۹۸). "Realism and America rise: a Review Essay". *International Security*, Vol. ۲۳, Issue ۲.
- Migdal, Joel, (۱۹۸۸). "Strong Societies and Weak States: State-Society Relations and State Capabilities in the Third World, Princeton": Princeton University Press.
- Morgenthau, Hans, (۱۹۷۳). "Politics among Nations: Struggle for Power and Peace", New York: Knopf.
- Orban, Anita, Power, Energy and the New Russian Imperialism, US: Praeger Security International.
- Phillips, Andrew, (۲۰۰۷). "Constructivism" in: Martin Griffiths, ed., *International Relations Theory for the Twenty-First Century*, New York: Routledge.
- Raphael, Sam and Dough Stokes, (۲۰۱۰). "Energy Security", in: Alan Collins, ed., *Contemporary Security Studies*, second edition, Oxford: Oxford University Press.
- Rose, Gideon, (۱۹۹۸). "Neoclassical Realism and Theories of Foreign Policy", *World Politics*, Vol. ۵۱.
- Schmidt, Brian, (۲۰۰۵). "Competing Realist Conceptions of Power", *Millenium: Journal of International Studies*, Vol. ۳۳, No. ۳.
- Shaffer, Brenda, (۱۹۹۸). *Energy Politics*, US: University of Pennsylvania Press.
- Smith Segen, Karen, (۲۰۱۱). "Deconstructing the Energy Weapon: Russia Threat to Europe as Case Study", *Energy Policy*, Vol. ۳۹.
- Stegen, Karen Smith, (۲۰۱۱). "Deconstructing the Energy Weapon: Russia's Threat to Europe", *Energy Policy*, Vol. ۳۹, Issue ۱۰.
- Sutch, Peter and Jaunita Elias, (۲۰۰۷). "International Relations: The Basics, New York: Routledge".

- Umbach, Frank, (۲۰۱۱). "Global Energy Security Challenges", KAS Publication Series, No. ۳۲, New Delhi.
- Ustun, Cigden, "Turkey Becomes an Energy Hub", *Center for European Studies*, www.Eu-۲۷watch.org
- Verastro, Frank and Others, (۲۰۱۰). "The Geopolitics of Energy", *Center for Strategic and International Studies*, Washington.
- Walt, Stephen, (۱۹۸۷). "The Origins of Alliance", New York: Cornell University Press.
- Waltz, Kenneth, (۱۹۹۷). "Realist Thought and Neorealist Theory", *Journal of International Affairs*, ۴۴.
- Waltz, Kenneth, (۱۹۹۷). *Theory of International Politics*, New York: Random House.
- Winzer, Christian, (۲۰۱۲). "Conceptualizing Energy Security", *Energy Policy*, Vol. ۴۶.
- Yergin, Daniel. (۱۹۹۳). "The Prize: The Epic Quest for Oil, Money, & Power", New York: Free Press.
- Zakaria, Fareed, (۱۹۹۸) "From Wealth to Power: the Unusual Origins of America World role", Princeton: Princeton University Press.